

نوام چامسکی
ترجمه: اکرم پدram نیا
Information Clearing House
گزیده ای از مقاله

آیا این راه حل عملی است؟ این حرکت فقط بر یک فرض که آمریکا و ایران هر دو به جوامع دموکراتیک کارا تبدیل شوند، عملی است. زیرا این خواسته اکثریت قریب به اتفاق دو ملت ایران و آمریکاست. بله این راه حل بسیار محتمل و عملی است به شرطی که هر دو کشور به یک دموکراسی کارا برسند، جوامعی که در آن رای اکثریت مردم در سیاست گذاری ها منظور شود. در آمریکا مشکل، ناتوانی سازمان های مستقل در انجام کار و پیاده کردن سیاستی است که اکثریت مردم بر سر آن با خود این سازمان ها توافق دارند. این کار به یقین قابل اجرا است. اگر دهقانان بولیوی به مرحله اجرا درآوردند، بدیهی است که ما هم می توانیم.

می دانید که در نوامبر گذشته در ایالات متحده نظر سنجی ای که البته منطبق بر معیارهای این کشور بود، انجام شد و در این نظرسنجی عملاً یک موضوع به رای گذاشته شد: تکلیف نیروهای آمریکایی در عراق چیست؟ منطبق با استانداردهای آمریکا جمعیت بزرگی از شرکت کنندگان موافق با خروج نیروهای آمریکایی براساس جدول زمانی دقیقاً مشخص بودند. یکی دو ماه قبل از این رای گیری، نظرسنجی گسترده ای توسط سازمان های سرشماری آمریکایی در کشور عراق صورت گرفت و نتایج مشابه و جالبی بدست داد: دو سوم از مردم بغداد خواستار خروج فوری نیروهای نظامی آمریکا از عراق بوده و اکثریت قریب به اتفاق مردم سایر مناطق کشور خواهان خروج ارتش آمریکا در مدت زمانی کمتر از یک سال بودند.

این ارقام در نظرسنجی انجام شده از ساکنین بخش هایی از عراق که نیروهای آمریکایی در آن مناطق اسکان گرفته اند، حتی بالاتر بود. اکثریت بسیار بزرگی از آن ها معتقدند که حضور نیروهای آمریکایی باعث افزایش میزان خشونت ها می شود و مهمتر آن که ۶۰ درصد از همه مردم عراق حمله به نیروهای آمریکایی را عملی مشروع می دانند. به عبارت دیگر در ارتباط با خروج نیروهای آمریکایی مردم دو کشور عراق و آمریکا به طور جدی اتفاق نظر دارند.

اما متأسفانه واکنش دولت آمریکا به این صدایی دو ملت، تجاوز به عقاید عمومی و ارسال نیروی بیشتر، حدود ۳۰،۰۰۰ تا ۵۰،۰۰۰ نفر سرباز به عراق بود که همان طور که انتظار می رفت با مطرح کردن دستاویزی انجام گرفت: "مداخله ایرانی ها در عراق ما را برآن می دارد که از عراقی ها دفاع کنیم." سپس مدعی شدند که شواهدی یافته اند که ایران در بمب گذاری های کنار جاده ها دست داشته و علائمی از سلاح های مخرب ایرانی دیده شده و نیز این که نیروهای ایرانی در عراق حضور دارند و می جنگند." حال با این ترتیب برای دفاع از عراق در برابر دخالت بیگانه آیا راهی بجز افزایش نیروهای خود در این کشور داریم؟"

سپس "مناظره ای" برگزار شد. فراموش نکنید که ما جامعه ای باز و آزاد هستیم. بنابراین در این ارتباط مناظره ای "زنده" برگزار می شود. یک طرف مناظره "قوش ها" هستند که معتقدند "ایرانی ها مداخله می کنند و ما مجبوریم بر سرشان بمب بریزیم." طرف دیگر "قمری ها" نشسته اند و معتقدند که "مطمئن نیستیم که شواهد درست است. شاید شماره سربازان روی بمب ها اشتباه خوانده شده یا مسئول این بمب گذاری ها فقط گاردهای انقلابی هستند نه دولت (ایران)."

این وضعیت معمول است. کل بحث "مداخله" ایران در عراق فقط بر پایه یک پیش فرض معنا می گیرد و آن این است که "ما صاحب دنیائیم." و اگر ما صاحب دنیا هستیم، بنابراین تنها مشکل قابل طرح این است که بیگانه ای در امور کشوری دخالت می کند که ما بدان تجاوز کرده ایم و آن را اشغال نموده ایم. حال اگر شما تمام مذاکراتی که درباره مداخله ایران انجام شده و هنوز در حال انجام است را مرور کنید، در می یابید که هیچ کدام از آن ها به احتمال بودن این موضوع کوچکترین اشاره ای نمی کنند. معتبر بودن این سوال که چگونه ایران می تواند در امور کشوری که ما مورد تجاوز قرار داده ایم و آن را اشغال کرده ایم دخالت کند، فقط با این پیش فرض که ما صاحب دنیاییم می تواند صحیح باشد.

این روزها در نوشته ها به کرات به مقایسه جنگ ویتنام و عراق برمی خورید. این دو جنگ از بیشتر جهات غیرقابل مقایسه هستند. در واقع از نظر ماهیت، هدف و تقریباً از هر جنبه دیگر کاملاً متفاوت اند، البته به جز از یک جنبه: شیوه ای که هر دو جنگ در آمریکا درک شده است.

در جنگ با ویتنام مذاکره ای برگزار شد. البته نه در آغاز جنگ - در حقیقت در آغاز جنگ آنقدر بحث و مذاکره کم بود که هیچ کس حتی به خاطر نمی آورد که جنگ چه سالی شروع شد. برای اطلاع آن دسته که علاقه مندند زمان حمله آمریکا به ویتنام را بدانند باید بگویم که سال ۱۹۶۲ بود. اما هیچ گونه بحث و مذاکره یا سخنی در حاشیه آن نرفت و حتی تا اواسط دهه این بحث در میان مردم مطرح نشد و زمانی هم که مطرح شد همان مذاکرات معمول بین قوش ها و قمری ها بود. قوش ها می گفتند که اگر نیروی بیشتری به ویتنام روانه کنیم، پیروز خواهیم شد. قمری ها می گفتند ما دعا می کنیم که قوش ها درست بگویند و این افزایش نیرو که تا آن روز به نیم میلیون نفر می رسید، طرحی عملی باشد و پیروزی را به خانه بیاورد. اگر درست از آب درآید، ما عقل و زمامداری دولت آمریکا را در کسب پیروزی در سرزمینی که آن را به ویرانه ای بدل ساخته ایم، خواهیم ستود. این عبارات همان ترجمه کلمه به کلمه سخنان قمری های امروزی است. اگر در عراق تا حد انتظارات ما به پیروزی برسیم، عقل و زمامداری دولت بوش را در کشوری که به حق خرابه ای بیش نیست و یکی از بدترین فجایع تاریخ نظامی مردم آن است، خواهیم ستود.

در حقیقت بمباران ویتنام جنوبی برای آمریکا هزینه ای در پی نداشت، زیرا جنوب بی دفاع بود. اما بمباران شمال، سواحل، کشتی های روسی که در شرف خطر آفرینی بودند، به یقین هزینه زا بود. در برنامه های آن ها باید یکی از خط آهن های چین که این کشور را از جنوب شرقی به شمال غربی وصل می کرد و در بخشی از مسیر خود از وسط ویتنام می گذشت، بمباران می شد. چینی ها برای بازسازی این خط آهنی که ما بمباران کرده بودیم، تعدادی نیرو به ویتنام فرستادند و همین عامل باعث شد که چینی ها را به ارسال نیرو به ویتنام متهم کردند و مدعی شدند که در حق خدایی ما در بمباران ویتنام شمالی "مداخله" شده است. بدین ترتیب بیشتر بمباران ها بر نواحی ویتنام شمالی

متمرکز شده بود. برنارد فال، تاریخ‌شناس نظامی و کارشناس جنگ ویتنام که مورد احترام دولت آمریکا و از قضا یکی از همان قوش‌ها بود و در ضمن برای مردم ویتنام نگران، می‌نویسد: سوال این جاست که آیا در پی چنین بمباران بی سابقه‌ای چیزی از موجودیت تاریخی و فرهنگی ویتنام بر جای خواهد ماند؟ البته منظور او فقط ویتنام جنوبی بود. او همواره تاکید داشت که این ویتنام جنوبی است که زیر آتش است، اما چه اهمیت داشت، زیرا ویتنام جنوبی که برای ما هزینه‌ای دربرداشت. آری، این محدوده مذاکرات آن هاست، که با این پیش فرض که ما صاحب دنیاییم، قابل توجیه و فهم است. تنها چیزی که دارای اهمیت است، میزان هزینه‌هایی است که ما متحمل می‌شویم، یا شاید از نظر انسانی این سوال هم مطرح شود که آیا تعداد کسانی که در این حادثه آسیب می‌بینند، بیش از حد تصور است؟

باری، با وجود موافقت اکثریت مردم به خروج نیروها از عراق، کنگره هیچ قانونی را برای خروج نیروها وضع نکرد. قطعنامه‌ی دموکرات‌ها و تو شد. در نگاه نزدیک درمی‌یابیم که مضمون قطعنامه خروج نیروها نبود بلکه به قول ژنرال کوین رایان، از اعضای مدرسه کندی دانشگاه هاروارد پیشنهاد اعزام مجدد بود با همان تعداد نیرو و ماموریتی مختصر متفاوت.

وی معتقد است که هدف ابتدا موضوع امنیت ملی است. وقتی رئیس‌جمهور موضوع امنیت ملی را مطرح کند، دیگر قادر است هر کاری که دلش می‌خواهد به انجام رساند. ثانیاً به منظور فعالیت‌های ضد تروریستی و در نهایت برای تربیت نیروهای عراقی است.

قطعنامه‌ی دموکرات‌ها نیروی هوایی را شامل نمی‌شد، اگرچه نیروی هوایی دست به هر کاری می‌زند، از جمله بمباران‌های مرتب و شدید. قطعنامه همچنین شامل سربازان اجیر شده‌ای که تعدادشان از ارتش اعزامی کمتر نیست، نبود. البته استفاده از این گونه نیروها شیوه سنتی جنگیدن است. چون بدین ترتیب به جای سربازگیری از بین مردم کوچه و بازار، سربازان تعلیم دیده و حرفه‌ای را استخدام می‌کنند.

آری، قطعنامه و تو شد و باعث دلخوری جمعیت زیادی از مردم گردید. البته اگر بگوییم که هیچ یک از مقامات عالی‌رتبه و اشرافیت متقاضی خروج فوری نیروها نشدند، قوی‌تند خواهد بود. کسانی چیزهایی گفتند و قاطع‌ترین آن‌ها عبارتی از کاندولیزا رایس بود که در پاسخ به این سوال که راه حل مشکل عراق چیست، گفت: "خروج همه نیروهای خارجی و همه سلاح‌های خارجی." که این نیز براساس آن پیش فرض که ما صاحب دنیاییم، قابل درک است، زیرا از آن جایی که ما صاحب دنیاییم، نیروهای آمریکایی در هیچ نقطه‌ای از دنیا خارجی نیستند و اگر ما به عراق یا حتی مثلاً به کانادا حمله کنیم، ما از نیروهای بومی هستیم و این ایرانی‌ها هستند که خارجی‌اند.

حال احتمال حمله به ایران چه؟ می‌دانیم که از جانب آمریکا و موکل او، اسرائیل تهدیدهای موفقی در باره حمله به ایران انجام گرفته است، اگرچه در بند ۲ منشور سازمان ملل آمده که تهدید یا استفاده از نیروهای نظامی در امور بین‌الملل جرم محسوب می‌شود. آیا هیچ کس اهمیت می‌دهد؟ نه، چون ما کشوری قانون شکن هستیم یا به عبارتی دقیق‌تر، نیروی ما و تهدید ما از جانب کشور خارجی نیست، ما خود صاحب دنیاییم. شاید به ایران حمله کنیم و شاید نکنیم و مردم شاید معتقد باشند که این اشتباه است، اما آیا قانونی هست؟ اما کورلی بارنت، تاریخ‌شناس بزرگ نظامی بریتانیا، حمله آمریکا یا اسرائیل به ایران را مساوی جنگ جهانی سوم خواند. ناگفته نماند که جنگ عراق خود به اندازه کافی مهیب و هولناک بوده است و به قول مامور عالی‌رتبه سازمان

ملل در امور پناهندگان، اینک ۴/۲ میلیون نفر از مردم عراق آواره اند، دو میلیون از کشور گریخته و دو میلیون در داخل کشور آواره اند، علاوه بر حدود یک میلیون نفر که جان خود را در این جنگ از دست داده اند.

این که در ایران چه اتفاقی خواهد افتاد، غیر قابل محاسبه است. از جنگ جهانی سوم گرفته تا احتمالاً افزایش شدیدی در میزان ترور و غیره. کسی چه می داند. اما آیا راه حلی بر بحران آمریکا و ایران وجود دارد؟ البته چند راه حل احتمالی وجود دارد. یکی موافقت بر سر استفاده ایران از انرژی هسته ای همچون سایر کشورهای دیگر عضو ان پی تی بدون حق تولید یا داشتن سلاح هسته ای، که در این صورت عنصر دومی مطرح می شود: ایجاد خاورمیانه ای عاری از سلاح اتمی که کشورهای ایران، اسرائیل با صدها بمب اتم، و نیروهای آمریکایی و بریتانیایی مستقر در منطقه را نیز شامل می شود. عنصر سوم این راه حل در ارتباط با آمریکا و دیگر کشورهای مسلح به سلاح اتمی است که از قطعنامه عمومی دادگاه جهانی پیروی کنند و با حرکتی مثبت به سوی نابودی کامل سلاح های هسته ای قدم بردارند.

آیا این راه حل عملی است؟ این حرکت فقط بر یک فرض که آمریکا و ایران هر دو به جوامع دموکراتیک کارا تبدیل شوند، عملی است. زیرا این خواسته اکثریت قریب به اتفاق دو ملت ایران و آمریکاست. بله این راه حل بسیار محتمل و عملی است به شرطی که هر دو کشور به یک دموکراسی کارا برسند، جوامعی که در آن رای اکثریت مردم در سیاست گذاری ها منظور شود. در آمریکا مشکل، ناتوانی سازمان های مستقل در انجام کار و پیاده کردن سیاستی است که اکثریت مردم بر سر آن با خود این سازمان ها توافق دارند. این کار به یقین قابل اجرا است. اگر دهقانان بولیوی به مرحله اجرا درآوردند، بدیهی است که ما هم می توانیم.

در ایران چطور؟ آیا می توانیم در آن جا دموکراسی برقرار کنیم؟ مستقیماً نه، اما غیر مستقیم بله. ما می توانیم به مخالفان و دموکراسی طلبان ایران توجه بیشتری نشان دهیم، به آن هایی که با شهادت تمام می ایستند تا کشور را به یک کشور دموکراتیک بدل سازند و ما به خوبی می دانیم که آن ها چه می خواهند: آن ها از ایالات متحده می خواهند که دست از تهدیدهای خود علیه ایران بردارد. زیرا هر چقدر ما بیشتر ایران را مورد تهدید قرار دهیم، به فئاتیک های مترجع مذهبی پیش کش با ارزش تری اعطا نموده و به قدرت آن ها افزوده ایم. براین اساس تهدیدات علیه ایران به سرکوبی بیشتر مردم می انجامد.

بدین ترتیب برای رفع این مشکل بسیار خطرناک راه حلی عملی وجود دارد و آن این که کاری کنیم کشورمان به دموکراسی کارا برسد. اما این با پیش فرض اصلی ای که محور بحث های نخبگان است، در تضاد خواهد بود، زیرا ما صاحب دنیا هستیم و این مسائل مطرح نمی شوند و افکار عمومی در ارتباط با سیاست های خارجی و سایر سیاست ها از هیچ اهمیتی برخوردار نیست.

در ارتباط با راه اندازی سیستم دفاع موشکی در دو کشور چک و لهستان یکی از کارشناسان ارشد پنتاگون می گوید که این سیستم برای استفاده اولین حمله است و به منظور استفاده از آن علیه ایران است.

شاید شما این بخش از تاریخ را فراموش کرده باشید، چون تاریخ مبحثی "کهنه" و کسالت آور است. اما مردم بیشتر کشورها به تاریخ توجه می کنند. مثلاً برای آمریکا در ارتباط با تاریخ روابط ایران و آمریکا جای هیچ گونه بحثی نیست. برای آمریکا تنها حادثه از تاریخ ایران سرنگون کردن حکومت مستبد شاه که مورد حمایت آمریکا بود،

می باشد و گروگانگیری عده ای برای مدتی بیش از یک سال که بدنبال آن مردم ایران باید تنبیه می شدند.

اما برای ایرانی ها تاریخ یعنی پنجاه سال شکنجه پی در پی. در سال ۱۹۵۳ آمریکا دولت پارلمانی ایران را سرنگون کرد و به جای آن شاه مستبد بیرحم را روی کار آورد و در حالی که او بدترین نوع حقوق بشر، از جمله شکنجه، قتل و غیره را پیاده می کرد، آمریکا او را مورد حمایت قرار داد. در حقیقت کارتر هنگام ملاقاتش از ایران در دسامبر ۱۹۷۸ شاه را به خاطر بروز عشق و علاقه مردمش به او، مورد تمجید و ستایش قرار داد که احتمالاً به سقوط او نیز شتاب بخشید. بلافاصله بعد از سقوط شاه دولت کارتر برآن شد که با ارسال اسلحه به ایران از راه اسرائیل، دست به کودتای نظامی بزند. بعد ما بی هیچ درنگی روی به حمایت از صدام حسین و حمله اش به ایران آوردیم. در سال ۱۹۸۲ رونالد ریگان صدام را از لیست حامیان تروریسم حذف کرد تا آمریکا بتواند از وی برای حمله به ایران حمایت کند و برایش اسلحه بفرستد. شاید ایرانی ها به خوبی به خاطر دارند که همین منجر به جنگی شد که صدها هزار نفر از آن ها به خاطر کمک های آمریکا به عراق جان خود را از دست دادند. آن ها شاید یک سال بعد از اتمام جنگ را به خوبی به یاد داشته باشند، زمانی که دولت آمریکا مهندسین هسته ای عراقی را به منظور تعلیمات پیشرفته در زمینه سلاح های اتمی به آمریکا دعوت کرد....

در این جا بحث خود را با عبارتی از جورج اورول خاتمه می دهم. وی در مقدمه کتاب مزرعه حیوانات می گوید: انگلستان یک کشور آزاد است، اما با هیولای دیکتاتوری که شرح دادم فرق چندانی ندارد. وی می گوید در انگلستان عقاید نامقبول می توانند بدون استفاده از زور موقوف شوند و بعد در پایان دو جمله ای که علل اصلی را دربر دارد، بیان می کند. یکی از دلایل این است که مالک رسانه ها مردان ثروتمندی هستند که به دلایل بی پایان با مطرح شدن برخی عقاید مخالف اند و دلیل دوم که به نظر من دلیل مهمتری است، تحصیلات عالی است. وقتی افرادی از بهترین دانشگاه ها از قبیل آکسفورد یا کمبریج فارغ التحصیل می شوند، به آن ها القا می شود که نباید برخی موضوعات را مطرح کنند و یا حتی درباره آن ها بیاندیشند. این اصلی ترین شیوه ای است که از طریق آن مانع بروز عقایدی می شوند که از نظر آن ها نامقبول است. عقاید اکثریت قریب به اتفاق جامعه، آن هایی که به دانشگاه های هاروارد، پرینستون، آکسفورد و کمبریج نرفته اند، به صاحبان این عقاید فرصت می دهد همچون انسان واکنش نشان دهند و اغلب هم واکنش انسانی نشان می دهند که در این نکته درسی برای فعالان حقوق بشر نهفته است.

ترجمه *Failed States* "دولت های فرومانده" آخرین اثر نوام چامسکی، به زودی از همین مترجم توسط نشر افق منتشر می شود.